

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجْمِعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد دیروز به اینکه مرحوم نائینی متعرض صورت شک شدند. البته دیروز نشد بگویم، چون نگاه نکرده بودم، امروز که نگاه کردم دیدم این مطلب را که این دو صورت دارد، یکی یقین و یکی صورت شک، در صفحه ۱۸۳ از این چاپ آورده. آن وقت بعد از سی صفحه، صفحه ۲۱۳ دارد: و اما صورة الشک، خیلی فاصله زیاد است، خیلی غیر طبیعی است این فاصله. عرض کردم، سابقاً هم عرض کردم، فاصله خیلی غیر طبیعی است مابین صورت شک و یقین. امروز نگاه کردم، دیدم اولی آن صفحه ۱۸۳ است، این صفحه ۲۱۳. خیلی فاصله زیاد است. به هر حال این عبارت عطف به آن سی صفحه قبل است. حالا برگردیم به سی صفحه قبل. عطف به آنجاست به اصطلاح.

عرض کنم بعد متعرض یکی دو نکته شدند که در عبارت می خوانیم. به مناسبتی وارد کیفیت تحلیل در الفاظ شدید و معانی الفاظ که عرض کردیم این یک امتیاز بسیار اساسی است در اصول متاخر ما. این مطلب رایج شده در اصول قدیم خود ما هم نبود، در اصول اهل سنت هم نبود. بود، خیلی چیزهای مختصری بود، نه اینکه نبود. یک مقدار این تحلیل ها و حالا فقهی اش بیشتر از زمان مثل جامع المقاصد شروع شد، مقدس اردبیلی بیشترش کرده و بعدها مرحوم وحید بهبهانی خیلی بیشتر کرده شاید نسبت به بعضی از افرادی که بعد از خودش آمده، در کلمات وحید بهبهانی بیشتر است. به هر حال این تحلیلات اصولی خیلی خوبی است. یعنی جای بحث ندارد.

عرض کردیم درباره جمله‌ی شرطیه، چون ایشان فرمودند که بحث در جایی است که چون شک می کنیم که آیا قید به ماده برمی گردد یا به هیئت؟ بحث این است. اگر به هیئت برگشت، می شود یعنی وجوب مقید است. اگر به ماده برگشت بشود یعنی واجب مقید است. مثلاً اگر گفت: «ان جاءك الضيف فاشترى الخبز»، نمی دانیم این «ان جائك»، این شرط، شرط است برای هیئت، یعنی وجوب مقید به آمدن مهمان است؟ اگر مهمان آمد، وجوب می آید. یا اکرام مقید به آمدن مهمان است. اگر وجوب مقید به اکرام شد، به اصطلاح مهمان شد، اصطلاحاً می گویند هیئت قید خورده. قید به هیئت برگشته. اگر قید به هیئت برگردد، می شود واجب مشروط. اما اگر قید به ماده برگردد، یعنی این اکرام در وقت آمدن مهمان است، اکرام. پس وجوب مطلق است. وجوب مشروط نیست، ماده مشروط است. لذا اگر به نحو جمله شرطیه باشد، ما می فهمیم که واجب مشروط است، وجوب مشروط است. چرا؟ چون در جمله شرطیه قید به هیئت برمی گردد.

عرض کردیم این مشهور بین، این مطلب استظهاراً، این خودش استظهار است، استظهارش معروف بین علمای اسلام است، یعنی این بحث مطرح شده. البته این بحث عرض کردیم در اوایل قرن اول در فروع فقهی، تدریجاً در اصول جدا شد از فقه، مباحث فقهی جدا شد و این برای خودش یک بحث اصولی شد، تدریجاً در طی زمان به اصطلاح که اسمش شد مفهوم شرط. بعد مفهوم‌های دیگر هم بهش اضافه کردند. اصلاً بخش مفاهیم کلاً جدا شد.

مثلاً آقایان اگر در ذهن مبارکشان باشد، در کتاب کفایه در مباحث الفاظ که یعنی در خود کل مباحث کتاب که هشت تا مقصد کرده، یکی اش اوامر است، نواهی است، مفاهیم هم یک مقصد است. اما در مثل معالم، مفهوم را در ضمن همان اوامر آورده. جدا نکرده، نیاورده. اینکه مفاهیم رو جدا حساب جداگانه و اگر هم ملازمه‌ای هست، حقیقت این ملازمه چیست؟ این بحث‌ها را ان شاء الله در آنجا انجام می‌دهیم. فعلاً فقط اشاره وار صحبت می‌کنم. وارد بحث نمی‌شوم.

ایشان مرحوم نائینی می‌فرمایند چون قید به هیئت برمی‌گردد. این مطلب که قید به هیئت برمی‌گردد، این مشهور بین علمای اسلام است کلاً. یعنی سنتاً و شیعه‌اً هر کسی که قائل به مفهوم جمله‌ی شرطیه است، قید را به هیئت زده. مشهور بین علمای اسلام این است کلاً. عرض کردیم وقتی یک مطلبی را گفتیم این است، یعنی استظهار. بعد می‌ماند مسئله‌ی تحلیل. این تحلیلش کم است و الا استظهارش مشهور است در کتب فراوان اصولی این استظهار آمده که قید به هیئت برمی‌گردد. یعنی تا مهمان نیامده، وجوبی نیست. مهمان که می‌آید، وجوب می‌آید. با آمدن مهمان و لذا این وجوب می‌شود مشروط.

اگر به هیئت برگردد، به ماده برگردد، نه این وجوب مطلق است. این اکرام در روز جمعه خواهد بود و الا وجوب مطلق است، الان هم وجود دارد، قبل از آمدن مهمان هم وجود دارد، هیئت، یعنی مفاد هیئت که وجوب باشد، وجود دارد. و عرض کردیم در تقریرات مرحوم شیخ نسبت داده به شیخ که رجوع قید به هیئت درست نیست، هیئت معنای حرفی است، قابل از این حرفی که بعد هم اشاره می‌کنیم، قابل تقیید نیست. لذا ایشان قید را به ماده برگردانده.

البته علمایی که بعد آمدند، حتماً شنیدین دیگر، غالباً اشکال کردند که شیخ شاید این مطلب را نگفته. عرض کردیم مرحوم شیخ مباحث الفاظ را به قلم خودشان نوشتند. الان مباحث الفاظی که مرحوم شیخ دارد، به قلم شاگرد ایشان، مرحوم آقای به اصطلاح صاحب تقریرات است و این تقریرات به این معنا به اصطلاح به تعبیر مرحوم آقای حاج آقا بزرگ اولین تقریرات در شیعه است. ما اینکه استاد صحبت بکند و ثبت بکنند، سابق در حدیث داشتیم امالی به آن می‌گفتند. مجلس امالی.

امالی این بود که مجلس املاء حدیث بود. یعنی حدیث را می خواند از روی کتاب و می نوشتند، تقریرات به این معنا نداشتیم. اما در باب حدیث داشتیم. و عرض کردیم در قرن به اصطلاح چهارم بعد خیلی رواج شدیدی پیدا می کند امالی، خیلی رواج شدید بین اهل سنت. طبعاً بین شیعه هم هست اما خب شیعه عددشان کم بود، عدد محدودی بود.

خدا رحمت کند مرحوم آقای ابطحی رضوان الله علیه می گفت: ما بخواهیم میزان کار خودمان را با اهل سنت قیاس کنیم، مثل یک بازار رسمی بین المللی خیلی بزرگ، یک گوشه اش یک کسی یک دست فروشی دارد. وضع شیعه نسبت به وضع سنی ها این جور است. چون همه چیز در اختیارشان بود. ارتش، دولت، همه چیز. قوه قضائیه، علما، مساجد، نماز جمعه، همه چیز در اختیارشان بود. شیعه این ها را نداشته دیگر فاقد این حرف ها بود.

لذا خوب دقت بکنید، ما هم داشتیم. امالی شیخ مفید داریم، امالی شیخ صدوق داریم، بعدها امالی شیخ طوسی. لکن بعدها هم مجلس امالی من بعد از شیخ طوسی یادم نمی آید دیگر امالی، امالی برداشته شده از ما. در بین اهل سنت فکر می کنم داشته باشیم. الان دقیقاً نمی توانم بگویم. اما بین ما زود برداشته شد. هم دیر آمد و هم زود برداشته شد. خب طبیعی هم بود. وضع شیعه، اقتضای وضع شیعه یعنی با هجرت مرحوم شیخ از بغداد به نجف و تولد نجف، حوزه نجف، اصولاً دیگر این کارهای فنی و علمی متوقف شد.

در نجف خود شیخ قدس الله نفسه معلوم بود که مهموماً مغموماً مانده. گفتیم یکی از کارهای شیخ در نجف ما دو کار بیشتر از شیخ در نجف سراغ نداریم. یکی همین امالی را در نجف نوشته، آن هم چیزی در حدود چهار سال بعد از ورودش به نجف، معلوم می شود خیلی ناراحت بوده، آن هم می نشست، می خوانده: «حدثنا فلان، فلان» می نوشتند. امالی شیخ در نجف است، بقیه ی آثار شیخ کلاً در بغداد است.

یکی از حضار: دو تا اثر گفتید.

آیت الله مددی: خب یکی اش را گفتم، صبر کنید روضه مان را بخوانیم.

دومی اش هم تلخیص کشی است، کتاب کشی را هم که ایشان تلخیص کرده، این کار هم در نجف بوده و چون شیخ دیگر اعتماد روی ذاکره کرده، معلوم نیست خیلی تلخیصش دقیق باشد. مشکلات دارد تلخیص ایشان هم وای کاش آن نسخه اصل کشی محفوظ می ماند.

البته عرض کردم چند بار، مرحوم علامه قدس الله سره در خلاصه گاهی اوقات از کشی مطلبی را نقل می کند که این در این کشی موجود ما نیست. امثال علمایی که بعد آمدند، مثل صاحب مثلاً صاحب وسائل و دیگران، احتمال دادند که نسخه ی اصل کشی در اختیار ایشان بوده. چون یک چیزی گاهی نقل می کند که نیست تو کشی موجود. شاهی نداریم. حالا این شاید همین نسخه موجود هم،

عرض کردیم این نسخه موجود همین طوری که مرحوم نجاشی فرمودند، اغلاط کثیره دارد، البته نجاشی ناظرند به اصل کشی. و احتمالاً، نمی دانیم دقیقاً هم مرحوم شیخ چه کار کرده در رجال کشی. این را واقعاً هنوز برای ما روشن نیست. فقط تلخیص کرده. گفته شده درش علمای سنی هم بوده، آن ها را حذف، می گویم همه، خب گفت هر کسی از ظن خود شد یار من، هر کسی برای خودش یک تصویری کرده. به هر حال تلخیص شیخ و اختیار شیخ، که اصطلاحاً اسمش اختیار است، اختیار شیخ قدس الله نفسه و تلخیصی که ایشان کردند، این برای ما روشن نیست، بله مقداری از اجازات شیخ در نجف است، این اشتباه نشود. چون این منشاء اشتباهاتی برای بعض شده، اجازات شیخ، یک مقداری از اجازات شیخ در نجف است، در دوران اقامت در نجف.

بعد از ایشان مرحوم پسر ایشان، ابوعلی، به اصطلاح اسمش هم حسن است به اسم پدرش. حسن بن محمد. خودش شیخ محمد بن حسن است، پسر ایشان حسن بن محمد که معروف است به «مفید ثانی». این نسبتاً عنوان دارد در کتب اهل سنت هم عنوان دارد ظاهراً عده ای از اهل سنت هم به نجف آمدند آثار شیخ را بشنوند یا آثار، ایشان عنوان دارد ایشان مرحوم مفید ثانی عنوان دارد. بعد حالا بحث سر اینکه آیا در مطالبی که ایشان نقل کرده، روایتی که ایشان نقل کرده، چه کار بکنیم؟ این یک مباحث خاصی ما داریم که ان شاء الله در محل خودش باید گفته بشود، فعلاً دیگر جایش اینجا نیست، راجع به ایشان هم صحبت هایی هست، بحث هایی هست.

علی ای حال این تقریرات از زمان شیخ انصاری، اول ظاهراً همین تقریرات شیخ انصاری است که به اسم مطالع الانظار چاپ جدید هم شده، قدیمش هست، جدیدش هم هست. به اسم مطالع الانظار این تقریرات شیخ است. گفته شده ایشان خیلی دقیق نیست. بیشتر سعی شده در آثار شیخ برگردند به مثلاً کتاب مرحوم رشتی قدس الله سره که از شاگردان شیخ است و به کتاب مرحوم آخوند صاحب کفایه که ایشان هم، آخوند صاحب کفایه شش ماه شاگرد شیخ بوده، اطلاع دارد اجمالاً از طریق دیگران، خیلی خودش در شیخ حاضر نشده. علی ای حال مباحث «رسائل» که به قلم خود ایشان است و این هم کتاب نبوده، عرض کردم چهار تا رساله بوده، ضمیمه کردند به همدیگر بعد هم یکی از شاگردای شاگردا برداشتند اسمش را گذاشتند فرائد الأصول، اسمش جعلی است، اسمش فرائد الأصول نیست.

.....
علی ای حال این کار بخش دوم اصول را، خوب نسبتاً مرتب است به خاطر اینکه به قلم شیخ است، البته مرتب نیست‌ها، چون به صورت کتاب نبوده. رساله‌های جداگانه بوده. بعد برداشتند شکل کتابش کردند. یک کمی هم دخل و تصرف در عناوینش کردند که نمی‌خواهم شرح بدهم. و الا در جلد اول می‌گویند دقیق نیست. بعضی هم گفتند نه، واقعاً مبنای شیخ این است. شواهد نشان می‌دهد مبنای شیخ این است و غیر از تقریرات، جای دیگر هم نقل شده.

به هر حال غیر از مرحوم شیخ که فعلاً قائل به ارجاع قید به هیئت، به ماده است، عرض کردم معروف بین علمای اسلام، آن‌هایی که قائل به مفهوم شرط‌اند، قید را به هیئت برگردانند.

یکی از حضار: قید را اگر به ماده برگردانیم، آن وقت مفهوم ظاهراً نباید بتوانیم بگیریم.

آیت الله مددی: بله دیگر، مفهوم ندارد.

یکی از حضار: شیخ به مفهوم هم قائل است آنجا.

آیت الله مددی: بله، مفهوم ندارد، می‌گویم اینجا اضطرابی هست، یعنی انصافاً خیلی مطلب صاف نیست، یعنی در این نقل‌ها اضطراب هست.

اصولاً می‌دانید که مبنای ما هم خیلی این نیست که فلان این جور گفت. این در کتب قدماي اهل سنت هم فراوان است. مثلاً یکی نقل کرده که فلانی این جور گفت، بعد یکی دیگر می‌گوید: نه آقا، ایشان... نه، مرادش این نیست یکی دیگر می‌گوید: نه همین جور پشت سر همدیگر. بعد یکی دیگر می‌گوید: نه، عبارت ایشان را آوردید، پیش از اینکه شما گفتید، مضمون... و هلم جری.

ما این سنخ مباحث را کلاً حذف کردیم اصلاً وارد، مرحوم نائینی در همین تقریرات گاه‌گاهی می‌گوید: و قال شیخ الانصاری، بعد می‌گوید: مراد ایشان این است و بعضی‌ها گفتند، آن مباحث هم در فوائد الاصول در دوره سابق، آنجا را هم حذف کردیم. گفتیم چون این مراد جدی ایشان چه بوده، چه کار شده، خیلی روی این بحث نمی‌کنیم ما. بحتمون روی خود علم است، خود مطلب است. کار به اینکه حالا ایشان برای ایشان باشد، برای ایشان نباشد، خیلی روی این آیا ایشان دقیقاً چه گفته، این‌ها جزو علم حساب نمی‌شود. تضييع وقت است.

عرض کنم به اینکه به هر حال انصافاً ما باشیم و ظاهر قضیه، رجوع قید به هیئت است. عرف این را می فهمد، «ان جاءک الضیف فاشتر الخبز»، «ان کان يوم الجمعة فاشتر الخبز»، این ظاهرش این است که قید به هیئت برمی گردد. یعنی وجوب، هیئت و دیروز تحلیل را عرض کردیم. تحلیل این که مرحوم نائینی فرمود ربط جمله بجملة اخرى عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی دو احتمال دادند، یعنی دو قول نقل کردند از منطقیین و اهل ادب به اینکه آیا جمله‌ی شرطیه شرط معنای فرض است یا شرط به معنای جمله‌ی شرطیه به معنای تعلیق است؟ که خود ایشان فرض را قبول می کنند.

عرض کردیم فرض خلاف ظاهر است. این مطلب هم که ایشان فرمودند، خلاف ظاهر است. تعلیق است، ظاهراً تعلیق است و عبارت مرحوم نائینی اجمال دارد. نوشته ربط جمله بجملة اخرى همان کلمه‌ی ربط به تعلیق بیشتر می خورد. انصافاً شاید ایشان هم نظر مبارکشان همان تعلیق است چون ندیدند عبارت مرحوم محقق نائینی را چون محقق نائینی خب ایشان بزرگتر بودند و طبق قاعده ارتباطی هم نداشتند. من یک دفعه عرض کردم، می گویند معروف شده بود که رساله‌ی مشفق مرحوم آقای شیخ محمد حسین را بردند نزد نائینی، نائینی فرموده بود باید بیاد زیر منبر من بنشیند. من یک روزی از مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره این مطلب را پرسیدم که: آقا این مطلب درست است؟ ایشان گفت: من نمی دانم. اما من یک شب که رفتیم درس مرحوم نائینی نشستیم، مرحوم نائینی گفت: باید بیاد زیر منبر ما. گفتم: مال این است؟ ایشان گفت: این را من شنیدم از آقای نائینی اما اینکه مربوط به چه کسی بود، نفهمیدم من دقت نکردم.

به هر حال ایشان خودش را در این رتبه نمی داند که بیاید متعرض کلمات مرحوم آقای شیخ محمد حسین بشود اما ظاهرش این است که همان مطلبی را که مرحوم آقای شیخ محمد حسین دارند، می خواهد بگویند. البته آقای شیخ محمد حسین قبول نکرده، فرض را قبول کرده، فرض خلاف ظاهر است انصافاً.

و دیروز تحلیل را ارائه دادیم. و عرض کردیم آن نکته‌ای که در مفهوم به نظر ما منشاء اشکال شده، عرض کردیم در مثل کفایه، برداشته چهارتا معنا باید از مفهوم در بیاید تا از کلام، از جمله‌ی شرطیه در بیاید تا مفهوم ثابت بشود و این را خب ایشان گفتند. ما عرض کردیم که برای اثبات مفهوم نکته‌ی اساسی این نیست. نکته‌ی اساسی این است که قضیه ثنائی باشد یا قضیه ثلاثی باشد و تحلیلی را که عرض کردیم، این بود. ما یک جمله‌ای داریم که متلو ادات شرط است. ان جاءک زيد ببینید؟ جاءک زيد و این جاء زيد را تحلیل کردیم فعلش به چه معناست؟ آن یکی اش فاعل است این را تحلیل کردیم.

بعد «فاکرمه» یعنی حرف، حرف، ما این را تحلیل کردیم. فاء حرف است و کارش ربط است. چون فاء عاطفه هم داریم. نه، اینجا ربط است. و عرض کردیم فاء رابطه اصطلاح نحوه‌بین در جواب جمله، در جواب شرط می‌آید، جزاء شرط می‌آید. بهش می‌گویند فاء رابطه. این را هم گفتیم. اگر مه را هم گفتیم سه بخش می‌شود. یکی هیئت است. هیئت افعّل. یکی خود ماده است که اکرام باشد. یکی هم آن هاء ضمیر. که به اصطلاح مرحوم نائینی، به اصطلاح آقایان موضوع باشد. مرحوم نائینی هم گاهی بهش می‌گوید: متعلق المتعلق مرحوم نائینی به این موضوع هم می‌گوید. لکن موضوع در کلمات اصحاب به ماده هم گفته می‌شود، یعنی می‌گویند هیئت، چیزی گرفته، موضوعش اکرام است.

عرض کردیم مرحوم نائینی تعبیرش این است که یک هیئت داریم که مفادش وجوب است، یک اکرام داریم که این متعلق آن هیئت است. یک هاء ضمیر داریم که این متعلق المتعلق است. این اصطلاحات را فراموش نشود. نائینی این جوری تعبیر می‌کند. متعلق، متعلق المتعلق. به این متعلق المتعلق موضوع می‌گوید. یک آثاری هم دارد که حالا جایش اینجا نیست. قبلاً در ابیات سابقه اشاره کردم. بعد از این هم خواهد آمد. این را موضوع، مرحوم نائینی موضوع را این می‌داند. هاء ضمیر هاء روشن است این ها همه؟ تحلیل جمله است. این یک جمله به اصطلاح طلبیه است فاء آمده ربطش داده به جمله متلو ادات شرط.

بحثی که هست این است که کار «ان» چیست؟ اصلاً «ان» در لغت عرب کارش چیست؟ که جناب محترم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اختیار می‌کند، ظرف یعنی چیز است، فرض است، تقدیر است. عرض کردیم اگر فرض و تقدیر بشود، شبیه ظرف می‌شود و این به اصطلاح به مفهوم وصل نزدیک است، اصلاً از مفهوم شرط خارج می‌شود، اگر به حساب فرض باشد.

مثال فارسی هم زدیم خیلی روشن. اگر این جور گفت: زمانی که من به خانه تو می‌آیم، تو به خانه من بیا، خب اینجا زمانی، ظرف است. ظرف زمان است. خب این مفهوم ندارد. اما اگر گفت: اگر به خانه تو آمدم، ببینید، اگر به خانه تو آمدم، به خانه من بیا، اینجا می‌گویند مفهوم دارد. روشن شد؟

آن فرض و تقدیری را که مرحوم نائینی می‌گوید، برای اینکه روشن بشود مثال، من این مثال فارسی را زدیم که خیلی روشن بشود. این مفهوم ندارد اگر فرض و تقدیر باشد که ایشان فرمودند و از نظر دیگر عرض کردیم، اگر فرض و تقدیر باشد، سیاق اصلی کلام، مصب اصلی کلام، جزاء می‌شود، می‌خواهد جزاء را بیان بکند، به شرط کاری ندارد. مصب اصلی کلام به اصطلاح شرط، جزاء است. این اکرام چه وقت خواهد شد وجوب اکرام؟ در وقت آمدن، بر فرض آمدن. این جوری معنایش می‌شود.

اما بنابر اینکه تعلیق باشد، مصب اصلی کلام، ربط بین این دو تاست. اصلاً مصب اصلی این است، این دو تا را به هم ربط بدهد، این دو تا را به هم مرتبط بکند. این مصب اصلی است. بعد اگر بخواهد مرتبط بکند، این طوری می شود. اکرم که آمده، هیئت است و ماده. این در حقیقت می خواهد این را بگوید، کسانی که قائل به مفهومند لذا تعقید مفهوم هم همینجاست. آقایان توجه نکردند.

این می خواهد یک کاری بکند. ببینید شما می بینید ماده و هیئت یکی شدند دیگر. دو تا که نیستند که. یکی است. مثل شیری که با شکر آمیختند. ماده و هیئت یکی هستند. این کار «ان» این است. بین ماده و هیئت فاصله می اندازد یعنی این وجوب به اکرام می آید در به شرط آمدن. می بینید؟ بین هیئت و ماده می خواهد فاصله بیندازد. شاید هم مرحوم آقای شیخ محمد حسین فرضش یک چنین مشکلی، آیا این کار را «ان» می تواند بکند یا نه؟ این که اگر فاصله انداخت، من اصطلاحش را می گذارم ثلاثی می شود قضیه. اگر فاصله نداشت، ثنائی می شود. ثبوت مفهوم و عدم مفهوم از این اصطلاح بنده است نه از جایی دیدم و نه از کسی شنیدم، اصطلاح خودم است. خودم مسؤول این اصطلاح هستم این ثنائی می شود یا ثلاثی می شود.

این ها بحثشان این است که در جمله شرطیه این کار را می کند. دقت کردین؟ یعنی ان جاءک زید فاکرمه، کار «ان» این است. بین هیئت و ماده فاصله می اندازد. این وجوب که تعلق پیدا کرده به اکرام، این در وسط یک قیدی دارد: اگر آمد، اگر آمد. اگر زید آمد. طبیعتاً اگر نیامد، نیست. این وجوب نیست. دقت کنید.

لذا اشتباه نشود که در جایی که ما می گوئیم موضوع، حکمی داریم روی موضوع، اگر آن موضوع هم یعنی متعلق المتعلق، اگر موضوع نبود، حکم هم نیست، این مفهوم نیست. نکته مفهوم این است. لذا می گویند انتفاء شخص الحکم. این مفهوم نیست. خبر معلوم است. مگر گفت اکرم العالم، عالم نیست، خبر اکرام ندارد. مفهوم این است که بیاید متصدی این نکته بشود. خبر اگر گفت که: اگر آمد، اکرام بکن. خبر اگر نیامد، طبیعتاً نیست. چون شرط محقق نشده، جایی نیامده. نه، این می آید می گوید اضافه بر اینکه انتفاء سنخ حکم نیست، شخص حکم، یعنی خود این وجوب محدود می شود به شرط. خود این وجوب به حدی که معنای کلام در حقیقت این طور می شود: «ان» در لغت عربی، «اگر» در لغت فارسی، دو تا معنا می دهد، نه یک معنا. دو تا معنا می دهد.

یکی از حضار: در آیه ان جاءکم فاسق... که می گویند تبیین بشود، در رابطه با عادل ازش تبعیت می کند یا نه؟

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است. ان جاءکم فاسق بنأ فتبینوا

یکی از حضار: ان است دیگر. آنجا هم ربط قضیه خبر فاسق با مجیء است. یعنی جایی که مجیء تحقق تبیین بکند.

آیت الله مددی: خب همین، وقتی می گوید: اگر فاسق نیامد، این حکم برداشته می شود. اگر فاسق

عرض کردیم در کفایه گفته مفاد آیه این است: ان النبأ ان كان الجائی به فاسقاً فتبینوا و لذا می گوید بله، مفهوم دارد. مفهومش این است که خبر عدل حجت است. عرض کردم یکی از نکات اساسی در کلام، فهم کلام، آن سیاق کلام است. آیا سیاق کلام در تقسیم نبأ است یا سیاق کلام در حال فاسق است؟ در آن آیه که در قصص، اولئک هم الفاسقون فلا تقبلوا لهم شهادة ابدأ، این آثار فسق است. یکی از آثار فسق این است که لا، فتبینوا یعنی در خبر فاسق هم بررسی بکنید، بررسی شواهد بکنید، جوانب قضیه را نگاه بکنید. این از جزو حالات فاسق است. این نکته اش به فاسق برمی گردد. اینی که در کفایه می گوید: ان النبأ ان كان الجائی به فاسقاً، این نیست این، خب. این خیال می کند با این تعبیر مثلاً می تواند مفهوم گیری بکند. اصل کلام این است که آیا اینجا... اگر آیه ناظر به نبأ باشد، بله، حرف این طور است. اگر آیه ناظر به فاسق باشد، نه به نبأ. پس معنایش این است که اگر فاسق نبود، این حکم تبیین نیست. اگر فاسق نبود به خبر. این جزو به اصطلاح حالات فسق است فاسق است. اما اینکه اگر عادل بود، بیایم قبول بکنیم، این از کجا در می آید؟ خبر عدل را.

و عرض کردیم اهل سنت که حجت خبر عدل را قبول می کنند، عمده ی استدلالشان آیه نبأ است دیگر. عمده ی استدلال اهل سنت آیه نبأ است. و عرض کردیم انصافاً اشعار مائی دارد، اما دلالت ندارد. به حد ظهور نمی رسد. و لذا صاحب کفایه منجر می شود، مجبور می شود، می گوید: ان النبأ ان كان الجائی به فاسقاً... خوب این خلاف ظاهر است. آدم می تواند کلام را، ان الكلمة لتتصرف الى سبعین وجهاً، آدم می تواند جابجا بکند. عمده این است که همان لفظ موجود را رویش حساب بکنیم نه اینکه بگوییم مراد این است.

یکی از حضار: استاد با این بیان از جنابعالی می شود گفت که جمله ی شرطیه این مفهوم را حداقل دارد که اکرام و وجوبش برای تواز هم جداست. در فرض آمدن زید به هم می چسبد. در بقیه فرض ها برو بعداً بررسی کن در بقیه فرض ها نمی توانی بگویی مطلقاً اکرام واجب است.

آیت الله مددی: خب این را می خواهد همین بگوید که نه، بقیه ی فرض ها را هم گفته. کسی که می گوید مفهوم دارد، معمولاً مرادش این است دیگر، خب. اینی که شما اشکال می کنید، اشکال نیست. این همان بحث مفهوم است. شما می خواهید بگویید: نه آقا، این در نمیداد. خیلی خب، این مفهوم ندارد. بحث این است، دقت کردی؟

اگر بگوییم کار «ان» این نیست، «ان» یک مفاد دارد، دو مفاد ندارد. اگر گفتیم «ان» یک مفاد دارد، بله خب تمام شد. مفهوم ندارد. اگر گفتیم «ان»، لذت این تحلیل دقت کنید.

چون می‌گوییم مرحوم نائینی نکته اساسی این است، دارد تحلیل می‌کند که صورت شک چه کار بکنیم. من چرا مفهوم شرط را یک کم باز کردم؟ می‌خواستم کیفیت تحلیل زبانی را نشانتان بدهم که مراد ما از تحلیل زبانی چیست اصلاً. این کیفیت تحلیل زبانی با این ترتیب روشن شد. بله اگر شما گفتید: نه آقا، این ثنائی نیست و لذا دقت کنید مثلاً اکرم العلماء العدول، آیا کلمه‌ی العدول می‌آید بین هیئت و ماده فاصله بیندازد؟ خب ظاهراً نمی‌اندازد. لذا وصف مفهوم ندارد. این خیلی راحت شد دیگر.

یکی از حضار: استاد یک امر بینابین قابل تصور نیست؟ یعنی حتی کسی که بگوید شرط مفهوم ندارد، بگوید... مخصوصاً در اعتبارات قانونی...

آیت الله مددی: عرض کردم مرحوم آقای خویی یک نوع مفهوم ضعیفی را قائلند برای وصف. یعنی این حکم مقید است به این وصف. این را قائلند. اما مفهوم اصطلاحی نیست.

یکی از حضار: خوب مطلق نیست. این جور نیست که اکرام همیشه باشد.

آیت الله مددی: یک درجه ضعیفی از مفهوم است، این را مرحوم آقای خویی برای وصف قائلند، مفهوم مصطلح این نیست، مفهوم مصطلح دوتا حکم است، نه یک حکم.

یعنی این‌ها می‌خواهند بگویند که: آقا شما اگر... روشن شد؟ وصف آوردید، دوتا را اثبات نمی‌کند. اکرم العلماء العدول، کلمه عدول نمیداد بین ماده و هیئت فاصله بیندازد. اما «ان» می‌آید این کار را می‌کند. دقت کردید؟ بحث سر استظهار است. شما هم آزادید دیگر. حالا من بحث تحلیل می‌کنم. شما می‌خواهید بگید: نمی‌کند این کار. خیلی خب، نمی‌کند، مفهوم ندارد، خیلی‌ها هستند می‌گویند جمله شرطی مفهوم ندارد، شما هم قائلید ندارد، مشکل خاصی ندارد که، آسمان به زمین نمی‌آید که بگویید مفهوم ندارد. من رمز مفهوم را دارم عرض می‌کنم. رمز مفهوم بودن این است.

مثلاً اکرم زیداً، مفهوم لقب، یا مثلاً کاهو بخر. ببینید؟ اشتر، اشتر یعنی بخر. خس یعنی کاهو. خس در لغت عربی به خس می‌گویند کاهو. اشتر الخس، خیلی خب. آیا اینکه گفت: اشتر الخس، یعنی غیر خس لا تشر؟ اصلاً درش خوابیده؟ نه، این که اصلاً نخوابیده. بین ماده و هیئت فاصله می‌اندازد. ببینید، این فاصله، نکته می‌خواهد. مثلاً نکته در مثل مفهوم لقب چیست؟ در مثل مفهوم لقب این است که ما در بحث افرادیش اول بحث بکنیم، خوب دقت کنید. یعنی وقتی واضع کلمه خس را قرار داد برای این سبزی معین، گفت: خس، کاهو، آیا مفاد اینکه این کاهو، اسمش، این سبزی اسمش کاهو است، یعنی مفادش این است: غیر از این دیگر کاهو نیست. این را در نظر گرفته.

نیست چنین چیزی در نظر نگرفته. مثل صاحب معالم می گوید: الفاظ وضع شدند برای معانی با قید وحدت. در قوانین اشکال کرده که: قید وحدت ندارد. در حال وحدت. بعضی ها گفتند: نه قید وحدت، نه حال وحدت، هیچ کدامش درست نیست. الفاظ وضع شده برای ذات معانی. نه قید وحدت توش خوابیده، نه حال وحدت. که در قوانین گفت. غیر از آن مسئله قید وحدت، یک نکته اضافی بر آن. اسم این کاهو است، خیلی خب کاهو. یعنی به غیر از این دیگر کاهو گفته نمی شود. این هم در نظر می گیرد. در کاهو، لفظ قرار دادن، فقط به این باید گفته بشه، به غیر این نبود. چون تا گفت: اشتر الخس، اقلاً همین فقط بیاید واسطه بشود. این ثنائی اش بکند، ثلاثی اش بکند. دقت کردید؟ این فقط ممکن است این کار را بکند، یعنی در آنجا چون مفرد است، چیزی نیست، آنجا باید معنای افرادی را روشن بکنیم، دقت کردید چه می خواهیم بگویم؟ مفهوم لقب را چطور ما برمی داریم؟ چون می گوییم در مفهوم لقب آن نفی غیر اصلاً لحاظ نشده، در جانب افرادی، نفی غیر نیامده. آن وقتی در معنای افرادی نیامد، قهراً، بالطبع، در معنای ترکیبی هم تأثیر نمی گذارد. اگر در معنای افرادی آمد در معنای ترکیبی آن هم اثر می گذارد.

یکی از حضار: اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند.

آیت الله مددی: شبیه این. دقت کردید؟

گفت: اسم این کاهو است، نگفت: دیگر به هیچ سبزی دیگر کاهو، فقط این و غیرش هم گفته نشد، چنین چیزی نگفته که دقت می کنید؟ اینکه مفهوم لقب ندارد، مفهوم الی آیا دارد؟ مفهوم غایت دارد یا ندارد؟ این مبنی بر این است که بحث فرق بین الی و حتی و بعدش داخل است، داخل نیست، بحث هایی که آقایون کردند. مفهوم عدد. بله، مفهوم عدد، چرا مفهوم عدد مفهوم دارد؟ چون چهار یعنی سه نیست، پنج هم نیست. ببینید؟ این نیست، آن هم نیست، روشن شد چرا؟

وقتی می گوید ۴ تا نان بخور ۴ یعنی ۳ تا نیست ۵ تا هم نیست همین که این نیست آن نیست این مفهوم درست می کند، یعنی این می آید بین ماده و هیئت فاصله می اندازد نکته روشن شد؟ من آن جهاتی را که چون این نکات را به این تحلیل، این تحلیل لغوی ماست. ما در اینجا هم نه دیگر کلام فلاسفه را گفتیم، این ها لغت است، تحلیل بحث لغوی است.

اگر نکته ی اساسی این است، ما می گوییم «ان» این کار را می کند، مثل اگر، مثل چهار. اصلاً چهار معنایش این است: یعنی سه نیست، پنج هم نیست، تا بشود چهار. اگر گفت: چهار تا نان بخور، طبعاً مفهوم دارد. این غیر چهار تا نخر. سه تا نان داشت نانوا بی. یک نانوا بی رفتیم، گفت: پنج تا کمتر نمی فروشم. می گوید: آقا نمی شود. این گفته چهار تا نخر. من باید چهار تا بخرم. دقت کنید.

اینکه یک جایی، روشن شد نکات فنی؟ این چون زیربنای تفکر نائینی تو این بحث است، من عرض کردم یک مقداری این بحث مفهوم را به این مناسبت. ایشان طبعاً فقط جمله اسمیه آورده، جمله‌ی شرطیه را آورده. مرحوم نائینی جمله شرطیه. من بقیه مفاهیم را هم مثال زدم.

پس آن نکته اساسی این است که کلام، آن موضوع، یک شکلی باشد که بتونه آن قید، یک شکلی باشد که بتواند بین هیئت و ماده فاصله بیندازد. اگر توانست فاصله بیندازد، مفهوم دارد، اگر نتوانست، مفهوم ندارد. خیلی هم راحت شد دیگر. مفهوم‌گیری هم خیلی یک راه روشن روان لغوی شد. این خلاصه بحثی بود که در اینجا است.

حالا برگردیم به عبارت مرحوم نائینی قدس الله سره. خود عبارت ایشان را هم بخوانیم. یک نکته‌ای در عبارت هست. آن هم متعرض بشیم که بقیه بحث. عرض شد که نائینی فرمود: و اما فی صورة الشک. وقت مبنای مرحوم نائینی این است که در باب جمله شرطیه به هیئت برمی‌گردد، حق هم با ایشان است.

و عرض کردیم این استظهار که به جمله شرطیه برمی‌گردد، این یک استظهاری است که کل آقایان اصولیینی که قائل به مفهوم شرطند حرفشان همین است. این این طور نیست که به اصطلاح نکته‌ی خاصی باشد. بعد عرض کردم که ایشان بقی فی المقام فی کون الواجب، شکی در صورت اینکه واجب... بله. ایشان می‌گوید: مرجع شک این است که شک به قید، قید هیئت است یا قید ماده، اگر شک کردیم واجب مطلق است یا واجب مطلق نیست، مشروط است، منشأش این است که این قیدی که در کلام آمده، اگر به ماده برگردد، واجب مطلق است. اگر به هیئت برگردد، واجب مشروط است.

«لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً». این استطاعت سبیل قید است برای ماده، برای حج، یا قید است برای هیئت، لله علی الناس؟ اگر قید برای هیئت باشد که وجوب باشد، مفادش وجوب است، این می‌شود واجب مشروط. یعنی این لله علی الناس مشروط است به استطاعت، این وجوب مشروط است.

اما اگر قید به ماده برگشت، یعنی وجوب حج مشروط نیست، استطاعت، این خود حج مشروط است به استطاعت، نه وجوبش، وجوبش مطلق است. ایشان مرجع شک را در بین شک در اطلاق و اینکه آیا مطلق است واجب یا واجب مشروط است، به این برمی‌گرداند که قید را ما به ماده بزنیم یا قید را، معذرت می‌خواهم، چند دقیقه پایم را دراز کنم، به هیئت بزنیم.

بعد و لذا ایشان می گوید: بله. و وقد اضطربت الكلمات فی ذلک خب معلوم است. این طبیعت مباحث لفظی این طوری است دیگر، یکی استظهار می کند، یکی نمی کند. این امر طبیعی است. یعنی اینکه اضطربت الكلمات، اضطراب خاصی نیست. مبحث بر... هر بحثی یک ریشه ای دارد، مباحث اصولی ریشه دارد. عرض کردیم در قرن اول از مباحث اصولی که ما الان داریم، مباحث مطرح نبود، بحث می کردند در سند خبر، بحث می کردند در دلالات، این بحث ها در قرن اول مطرح نبود.

چیزی که در قرن اول اساساً مطرح بود و اصول بر آن بنا بود، قیاس بود. یعنی آن نکته اساسی که بهش احتیاج پیدا کردند، مسئله قیاس بود. چون با فتوحاتی که مخصوصاً در زمان دومی پیدا شد، این ها با یک دنیای جدیدی روبرو شدند. هم با یک موضوعات جدیدی روبرو شدند، هم با یک احکام و آثار جدیدی روبرو شدند که چه کار بکنیم؟ خب این نبود در زمان رسول الله نبود، اصلاً زمان رسول الله بحرین خودش مسلمان شد، «علاء بن حضرمی» را فرستادند. بعد هم «خالد بن ولید». یک کسی هم سؤال راجع به مجوس، اصلاً در صحبت هایی که ما راجع به مجوس داریم، در مدینه و مکه مجوسی نبود اصلاً. و عرض کردیم اهل مکه و مدینه اصولاً ارتباطی با فارس، با ایران نداشتند، با مجوس ارتباطی نداشتند.

ارتباط این ها با یمن بود که در زمستان می رفتند و با سوریه بود که در تابستان، سفر، رحله، ارتباطشان با یهودی ها بود. یهودی در مدینه بود. مسیحی نداریم تو مدینه. تو مکه یهودی نبود. اما یک چند گروهی مثل ورقة بن نوفل دایی حضرت خدیجه، این مسیحی داریم. خودش و خاندانش اینا اما یهودی نداریم، مشرک اند اهل مکه مشرک اند. یک عده کمی یهودی، مسیحی اند.

اما مثلاً نجران مسیحی داشتیم. مدینه یهودی داشتیم. بین مدینه تا شام هم الی ماشاء الله یهودی داشتیم. لذا این عرب این دو شهر که محل تولد اسلام و نشر اسلام، مکه و مدینه است، عرب این دو شهر با یهود و مسیح آشنا بودند، با فرق یهود آشنا بودند اما با مجوس آشنا نبودند، مجوس را کجا شنیده بودند؟ چون وقتی یمن می رفتند، عرض کردم یمن چون این کل عربستان تا یمن جزو ایران بود و چون این عربستان خشک بود، استانداری ایران در یمن بود، ساتراپی به قول زبان پهلوی ساتراپی ایران در یمن بود. اینا که می آمدند به عنوان مسئولین از طرف یمن به عنوان مسئولین استان، مجوس بودند، آنجا با مجوس آشنا بودند، از آنجا آشنایی شان. بعد که خالد بن ولید رفت به بحرین، آنجا هم مجوسی بودند، این حکم دیه ی مجوسی را که در کتاب تفسیر قرطبی دارد: بالانفاق، بالاجماع ۸۰۰ درهم است. چون آنجا خالد از پیغمبر پرسید. پیغمبر فرمودند ۸۰۰ درهم، که بعد اختلاف شد که در بقیه ی اهل کتاب چه کار بکنیم این مجوسی را فکر نمی کنم اتفاق داشته باشد در چون در «قرطبی» نوشته، من از آنجا نقل می کنم. ادعای اجماع کرده که در مجوسی ۸۰۰ درهم است.

این به خاطر سؤال خالد بن ولید که: آقا اینجا مجوسی هستند، ما چه کار بکنیم در دیه‌شان؟ دقت می‌کنید؟ ارتباطی با ایران نداشتند. اما در زمان دومی برعکس شد. آمدند ایران را گرفتند، رم را گرفتند. رم زمان ابوبکر گرفته شد تقریباً، معظمش، قسمت‌هایی که دست اسلامی‌ها بود و بعد هم ایران هم در زمان دومی خب رفتند تا جایی که رفتند. خب طبیعتاً این توسعه پیدا کرد. آن مشکل اساسی که آن وقت پیدا شد برای حکم، چی بود؟ مسئله‌ی قیاس بود.

یعنی آمدند این مطلب را فرض کردند که ما در قرآن، بعد سؤال می‌کرد خود دومی از مردم: آیا کسی از شما حدیث در این پیغمبر، از پیغمبر شنیده؟ می‌گفتند: نه، آیه‌ی قرآن هم که نیست. پس چه کارش بکنیم دقت می‌کنید؟ کم کم شکل قیاس، عرض کردیم به شما دو تا مسئله وارد اصول اسلامی، ریشه‌هایش به زمان این دومی برمی‌گردد. یکی اجماع، یکی قیاس.

یعنی این یک مجمع مشورتی داشت که ۳۰ نفر بودند، ۱۵ تا از انصار، ۱۵ تا از مهاجرین. مسائلی که جدید بود، با این‌ها مطرح می‌کرد. اگر همه اتفاق نظر پیدا می‌کردند، می‌گفت: آقا همه متفق‌اند، می‌شد اجماع. اگر خودش یک نظری داشت، می‌گفت: رأی من این است و رأی خودش را می‌گفت. این دو تا مسئله، قیاس و اجماع، در زمان این دومی مطرح شد. ریشه‌هایش هم این بود و واقعاً هم بود.

مثلاً شطرنج. وقتی آمدند ایران، ایران را گرفتند، شطرنجی دیدند. شطرنج اصلاً بای هند است اصلاً. به ایران آمده بود، اما به مکه و مدینه نرسیده بود. لذا در باب شطرنج از همان اول اختلاف شد، می‌گویند عمر گفته بود: اشکال ندارد چون به او گفتند: آقا این برای جنگ خوب است و سرباز و فلان و آخر، حالت جنگ و صحنه‌ی جنگ است. گفته بود برای جنگ باشد، خوب است.

از امیرالمؤمنین نقل شده: ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون وقتی دیدند. که این توضیحش را عرض کردیم. یعنی مثلاً در شطرنج از همان اول بین صحابه اختلاف شد دقت می‌کنید؟ و هکذا حتی تعجب شاید بکنید، حمام، عبارتی نقل کردند که حمام، عمر گفته: حمام گرم است و ما را به یاد جهنم می‌اندازد، خوب نیست. اما از علی‌المؤمنین نقل شده: نه، جای خوبی است، کثافت‌ها را از بدن دور می‌کند، آدم را تمیز می‌کند. یک مسئله‌ی خیلی پیش و پا افتاده هم باز، چون نداشتند متعارف‌شون نبود، اینکه جایی به نام حمام باشد، آب گرم بکنند، این نبود خب تدریجاً شد. خود ابو لوء لوء حمام درست می‌کرد دیگر گفت یک حمام درست می‌کنم که تا ابد بچرخد، این مشکل کار، دقت کردید؟

این مطلب این جور یعنی این توسعه‌ای که اسلام پیدا کرد، مضافاً به اینکه خب موضوعات جدید، مثلاً رسیدند توی یمن در یک جو بهش می‌گویند اما با آن جو که در مکه و مدینه بود، فرق می‌کند. ذرتی دیدند بودند مثلاً این ذرت، درست است؟ مثلاً فرق می‌کند. خیال

می‌کنند بعضی‌شان گندم است اصلاً. شتر دو کوهان در خراسان، شتر دو کوهان خراسانی است، در مکه و مدینه نبود. شتر دو کوهان دیدند، خیال کردند که این حکمش با شتر در زکات فرق می‌کند. دقت کردید؟

موضوعات جدید پیش آمد. این مشکلات را من سابقاً توضیح، این خیلی مسئله‌ی اساسی است. این در زمان عمر اختلاف نرخ دینار و درهم پیش آمد. مثل این بازار ارز ما. چون به طور متعارف هر دینار ۱۰ درهم بود. در زمان عمر شد ۱۲ تا، نرخ عوض شد. خب حالا چه کارش بکنیم در مثل زکات، در مثل دیه؟ دقت کنید پیغمبر دیه را ۸ هزار درهم قرار دادند، با نرخ جدید شد ۱۰ هزار درهم، آن وقت ائمه علیهم السلام ۱۰ هزار درهم را امضا کردند، و الا نرخ اولیه ۸ هزار درهم بود. آنی که پیغمبر قرار دادند. این برای بالا رفتن درهم و دینار، مسئله بازار ارز ما. دقت می‌کنید؟

من عرض کردم من تا جایی که دیدم تا ۸ درهم پایین آمده، تا ۱۲ درهم هم بالا رفته مثل این اوضاع زمان ما نیست، خلاصه این بالا رفتن، پایین آمدن، این‌ها را آمدند چه کار کردند؟ با قیاس حل کردند؟ نکته روشن شد؟ این راهی نبوده که ما الان می‌آییم. آقا من نگاه نکردم به وقتم گذشته. ببخشید دیگرها. این معذرت ما را بپذیرید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين